

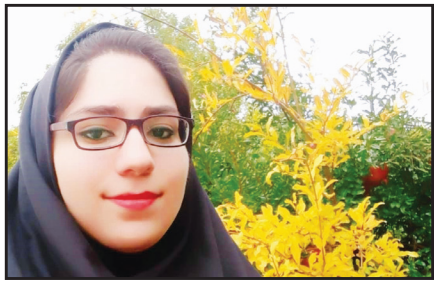


شاعر: رجبعلی کاوسی قافی

عطر تنبوش تو را وقتی
که می بوید نسیم
در مشام کوجه های عشق
غوغا می شود
ای غزال خوش خرام
کوجه باغ عاشقی
این غزل از شوق دیدار
تو انشامی شود

در خیابان خیال خویش
تا ببیند تو را
عابر کوی تو سرگرم
تماشا می شود
شب تو را در قصه های خویش
می بیند به خواب
هر سحر خورشید در چشم
تو پیدا می شود

چشم تا یک دم به روی
ماه تو او می شود
دل برای عاشقی فوراً
مهیا می شود
در دل دلدادگان مست
کویت هر سحر
با نگاه انقلابی تازه
برپا می شود



شاعر: شیرین سلاحی



شاعر: سید اکبر مویدی



شاعر: اشرف السادات کمانی



شاعر: مهناز محمودی

به خاطر می سپارم من تمام خاطرات را
مرا ساده رها کردی من اینجا مانده ام
تنها

به وقت شب به یاد تو دلم را خواب میگردم
بین بعد از تو پایانی ندارد این شب سردم

هوای چشم های من تو رفتی دائماً ابريست
نباشی سهمم از عشقت تمام عمر بی
صبريست

نمی دانم چرا از من نگاهت را تو میگیری
درون تب که می سوزم برای من نمیگیری

چه شد رفتی از این خانه، کجای کار میلنگد
بگو معشوق با عاشق کجا دیدی که می
جنگد

کسی پای تو و عشقت شبیه من نمی ماند
کسی قدر حضورت را در این دنیا
نمی داند

از اعماق وجود خود برایت شعر می گویم
خدا شاهد به غیر از تو کسی را من نمی
جویم

دلم را دست تو دادم به شرط ماندنت با من
تو لجبازی نکن دیگر غرورت را بیا
بشکن



منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به
دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل
ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد
است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.
toloudaily@gmail.com
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات کمانی

مهرت نرود از دل من ای وطن من
تا خون به رگم باشد و جان در بدن من

هر جا سخنی از تو بیاید به زبانم
شیرین شود از نام تو کام و دهن من

والا تر ازین فخر نباشد که بمیرم

یک ذره ای از خاک تو باشد ز تن من

این است وصیت به عزیزان که پس از مرگ

نامت بنویسند به روی کفن من

ای کاش که تابوت شهیدان تو بودم

گل در بغل و پرچم تو پیرهن من

خاکم به دهن، بر تو اگر خصم بتازد

من مانم و بر سینه و بر سر زدن من

عشق تو چنان خیمه زده بر دل و جانم

دنیا شده مبهوت ز عاشق شدن من

غم نیست مرا هر چه تهیدست بمانم

گنج منی و ثروت فرزند و زن من



هر قطره خون روی زمین جای سبب بود

دست کسی که تاج سرت را به خون کشید
از معجزات رو سرت بی نصیب بود

آن شب سری که سایه ی قرآن گرفته بود

عیسای نیمه جان شده روی صلیب بود

از حيله های مردم کوفی هراس نیست

وقتی تمام قیمتشان یک فریب بود

من زنم از زندگانی و زمینم
مادرم نقشی به دوران، ریزینم

قدرتم ایمانم و عشق و وفايم
موجِ آزادم به دریا، این چنینم

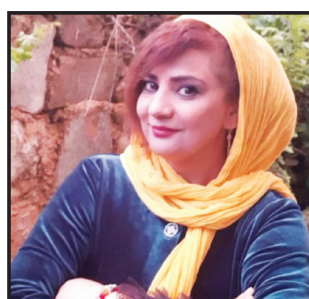
پرورش دادم چه گلها در کنارم
باغبانی تا به وقتِ واپسینم

تربیت شالوده ی کارم به دنیا
چرخِ زیرین در سرا و بیش از اینم

حقّ خود را می ستانم با دلیری
مهر استحکام و قدرت بر جبینم

نقش زیبای رشادت، هم طرازی
آمد و با سربلندی در کمینم

زندگی با عشق نقشم را کشیده
من در اوج و افتخارِ سر زمینم



شاعر: سیما خادمی

هر چند حس و حال حضورت غریب بود
در چشم های خسته ات امن یجیب بود

غمگین زخمهای برادر نباش که

مادر

دست هایت همطراز گرمی شومینه است
گرچه زیر چرخ شلتاق زمان، پرپینه است

درد دل هایم ندارد نقطه ی پایانی و
قلب تو سنگ صبور و دوستی دیرینه است

در دلت بیتوته کرده بی گمان ارباب عشق
دل که نه، یک آسمان احساس توی سینه است

روی زانویت مرا با قصه گفتن خواب کن
دامنت عطر مدام معبد آیینه است

می چکد از چین های صورت ماه تو؛ نور
خوشه چیدن از نگاهت عادت دیرینه است

مادر ای مادر! بهشتم خنده ی چشمان توست
بودنت خندیدنت زیباترین گنجینه است



شاعر: شادروان عباس صفاری

مرسدس بنز
سیاه

به حیات صومعه ی
کاپیسترانو
باز خواهند گشت
و فصول سر آمده را
جویباران
همیشه تا دریا
بدرقه خواهند کرد .
مرگ هم

مثل آن مرسدس بنز سیاه
همیشه از این خیابان
خواهد گذشت
و مرا نیز روزی با خود
به خوابگاه همیشگی ام
خواهد برد
و من دیگر
شما را که به خوابی شیرین
می مانید
هرگز به خواب نخواهم
دید

دریا همیشه هست
برکه های آرام
همیشه بستر ستارگان
خواهند بود
و سرگردانی ابر
عقوبتی ابدی است.

گیسوی دریاچه ها را نسیم
همیشه خواهد بافت
برگهای ریخته را باد
همیشه خواهد برد
و این کوه
جامه های سپیدش را هر
بهار
کنار رودخانه خواهد
شست
پرستوهای مهاجر هر سال